

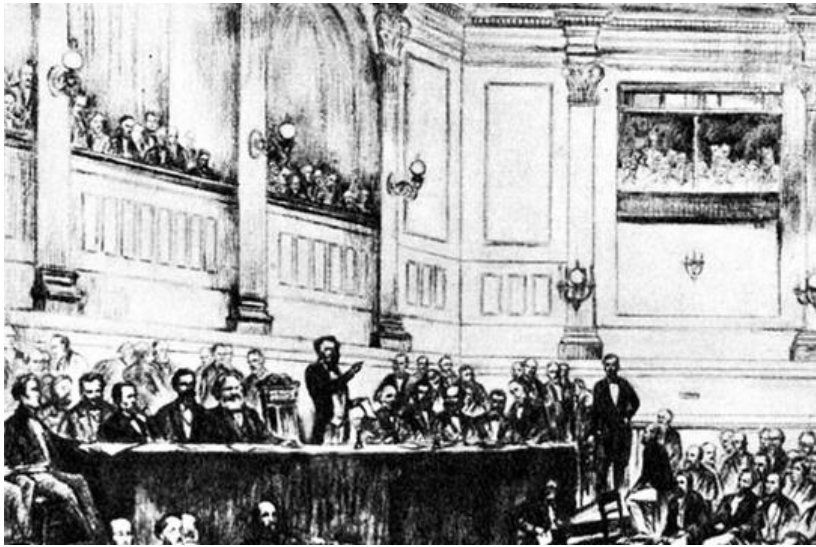
سنت سیاسی جمهوری خواهی: سنگ محکی برای سوسیالیست‌های دموکراسی‌باور^۱

سازمان
مطالعات
سیاسی

مت مک‌مینس



ترجمه‌ی عرفان آقایی



نشست افتتاحی انترناسیونال اول، در سالن سنت مارتین، لندن، ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴

اشاره: متن زیر معرفی کتاب «جمهوری‌خواهی رادیکال» به ویراستاری برونو لیپولد، کارما نابوسی و استوارت وایت (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۲۰) است. اکثر مقالات این کتاب ذیل پروژه‌ی مطالعات بدیل در سایت نقد اقتصاد سیاسی منتشر شده‌اند و در آینده کل کتاب نیز ترجمه خواهد شد.

می‌توانیم رها از قیود قدرت خودکامه زندگی کنیم: این ایده‌ی رادیکالی است که در دل جمهوری‌خواهی نفهته و چالشی است در برابر رؤسای خصوصی و جباران عمومی در همه جا. سوسیالیست‌های دموکراسی‌باور باید از نخله‌های رادیکال این فلسفه‌ی کهن استقبال کنند.

اگر فضیلت و «خیر» والاترین ارزش‌های سیاسی عصر کهن بودند، بی‌شک در عصر مدرن این جایگاه از آن آزادی و برابری است. بسیاری از مشاجرات ایدئولوژیکی که بین آموزه‌های مدرنیستی لیبرالیسم و سوسیالیسم رخ داده، مرتبط با فهم و درک بهتر آزادی و برابری بوده است. همزمان برخی تأکید داشته‌اند که این مفهوم‌پردازی‌های متعارض به هیچ‌وجه وفق نخواهند یافت، برخی نیز برعکس گفته‌اند. اغلب این مشاجرات چنان بالا می‌گیرند و شرکت‌کنندگان آن قدر مشهورند (خصوصاً از میان محافظه‌کاران)، که فراموش می‌کنیم سنت‌های سیاسی غنی دیگری نیز هست.

جمهوری‌خواهی^۲ یکی از این مکاتب مغفول اندیشه است. هرکس در آثار اندیشه‌ی سیاسی غرب غور کند، در جای‌جای آن با این سنت مواجه می‌شود، خواه در کارهای مارکوس تولیوس سیسرون و نیکولو ماکیاولی یا در مشاجرات بی‌پایان گرد انقلاب فرانسه و تأثیر عظیم آن. اما به تأثیر این سنت بر اندیشه‌ی سیاسی، خاصه تأثیر آن بر سیاست رادیکال، به اندازه‌ی لیبرالیسم یا مارکسیسم توجه نشده است.

کتاب *جمهوری‌خواهی رادیکال* بر آن است تا این شکاف را با فراهم آوردن مبانی‌ای جامع درباره‌ی این فلسفه‌ی کهن پر کند. از آن‌جا که سه نظریه‌پرداز سیاسی (برونو لئوپولد، کارما نابوسی و استوارت وایت) ویرایش این کتاب را انجام داده‌اند، راهنمایی عالی برای سال‌های پیش‌روست. تنها مقدم این است که پایان این مجلد همچون پایان

مکس دیوانه: جاده‌ی خشم جورج میلر است: آری، با این که خیلی چیزها گیرم آمد، اما خدای من، باز هم ارضا نشدم. و این جمله را در مثبت‌ترین معنای ممکن گفتم.

ارتباط میان آزادی و برابری

آزادی چیست؟ چه ربطی به برابری دارد؟ این سؤالات به ظاهر ساده، تلی از کلمات و رساله‌ها را در پی داشته‌اند. گرچه نظریه‌پردازان به طرق مختلف به این رابطه اندیشیده‌اند - و برخی گفته‌اند که تضمین یکی وابسته به تحقق کامل دیگری است - اما می‌توانیم سه رویکرد متفاوت را تمیز دهیم. (البته رویکرد چهارمی وجود دارد که می‌شود آن را رویکردی شناختی نامید. این رویکرد نشان می‌دهد که پراکندگی نابرابر قدرت به سرآمدان اجازه می‌دهد افسار آگاهی مردم را به دست گیرند. ایجاز کلام حکم می‌کند از شرح این رویکرد عبور کنم.)

بنا به ترمینولوژی مشهور آیزایا برلین،^۴ رویکرد اول مفهوم‌پردازی منفی از آزادی است. لیبرال‌های کلاسیک نظیر هابز، جان لاک و پدران بنیان‌گذار ایالات متحده، نخستین کسانی بودند که به این مفهوم‌پردازی چارچوبی نظری بخشیدند. شناخته‌شده‌ترین مفهوم‌پردازی در ایالات متحده نیز همین است و شعار ضد دولتِ مردمی «دخالته موقوف» خلاصه‌ای از این مفهوم‌پردازی است. طبق این مفهوم‌پردازی، تمام شهروندان (البته کیستی شهروندان محل بحث است) به یک‌اندازه محق‌اند از خودآیینی بدنی و دارایی‌های خود محافظت کنند. به بیان ساده، آزادی هنگامی است که دولت جز در راستای ضمانت حقوق مذکور [خودآیینی جسمانی و دارایی‌ها] مداخله نکند.

در حالی که مفهوم‌پردازی منفی جذابیت ذاتی مشخصی دارد - چه کسی خوشش می‌آید مأموران سمج دولت بر در خانه‌اش بکوبند - همواره با نقد عده‌ای مواجه شده که آن را شرحی ساده‌انگارانه یا ناپسند از آزادی و برابری می‌دانند. به علاوه، هواداران این مفهوم‌پردازی همواره درگیر توضیح آن بوده‌اند که انتها و ابتدای مداخله و عدم مداخله کجاست: اگر دولت، برای تضمین حقوق مذکور، مجبور به فراهم کردن یک نظام قضایی کارآمد است، پس آیا آزادی منفی نابی در کار است؟

رویکرد دوم به آزادی و برابری، رویکرد «ماهوی» یا «حقوق ایجابی مثبت» است. ظهور این رویکرد توأم با ظهور سرمایه‌داری صنعتی در قرن نوزدهم بود. رویکرد ماهوی، به جای تمرکز بر آن که مردم از قید چه چیز آزاد هستند، بر آن است که مردم آزاد به انجام چه کاری هستند. تقریباً هیچ کس دلش نمی‌خواهد رابینسون کروزوئه باشد؛ تنها در یک جزیره. چون گرچه هیچ کس آزادی منفی‌اش را تهدید نمی‌کند، اما فعالیت‌های زندگی‌اش تنها محدود به نشستن و نوشتن در خلوت خویش در ساحل است. رویکرد ماهوی همچنین تأکید می‌کند که چگونه توزیع نابرابر منابع و قدرت قیود سفت‌وسختی بر آزادی می‌زند. هنگامی که سندرز کارزار «درمان برای همه» را برای آزادی و برابری بیشتر در آمریکا به راه انداخت، او رویکرد دوم را مدنظر داشت.

رویکرد سوم، نزدیک‌ترین رویکرد به قلوب جمهوری خواهان است. این رویکرد تأکید دارد که آزادی نه تنها فردی، بلکه اجتماعی و به تبع آن سیاسی است. آزاد بودن به معنای داشتن قدرت تصمیم‌گیری در تعریف ساختارها و قوانینی است که بر ما حکم می‌راند. آزادی یعنی زندگی کردن بدون تبعیت از هوی‌وهوس قدرتی خودکامه، خواه قدرت خودکامه‌ای عمومی (دولتی استبدادی) باشد، خواه خصوصی (محل کار یا خانه). جمهوری خواهان معاصر، همچون [پیروان] رویکرد ماهوی، با پرسش‌های مرتبط به برابری و قدرت دست به گریبان‌اند، زیرا میزان آزادی واقعی مردم را این دو تعیین می‌کنند. ایالات متحده را در نظر بگیرید: اگر پژوهش مارتین گیلنز^۴ درست باشد، شهروندان معمولی در سطح ملی تقریباً هیچ آزادی اجتماعی خاصی ندارند، حال آن که ثروتمندان از آزادی‌های اجتماعی بسیاری بهره‌مند هستند.

آزادی اجتماعی و جمهوری خواهی

مفهوم آزادی اجتماعی ریشه‌های تاریخی ژرفی دارد. یونانیان پیوند آزادی با شهروندی^۵ و مشارکت سیاسی را جدایی‌ناپذیر می‌دانستند: شهروندی به مردم در حکمرانی شهر قدرت تصمیم‌گیری می‌داد. این امر هم از ظهور یک طبقه‌ی حاکم جبار جلوگیری می‌کرد و هم فضیلت مدنی لازم برای دفاع در برابر سلطه‌ی امپراتوری‌ها را اعطا می‌کرد. داشتن فضیلت مدنی به معنای داشتن ذهنی سیاسی و روحی اجتماعی

بود. همچنین بدین معنا بود که هر فرد آزادی خود را گره خورده به آزادی دیگر شهروندان بدانند.

نگاه یونانیان به آزادی اجتماعی به مثابه‌ی رکن اصلی آزادی،^۶ ویژگی کلیدی «جمهوری خواهی» روم باستان بود. عبارت لاتین *Res publica* یا فضای عمومی، ریشه‌ی واژه‌ی مدرن «جمهوری» است.

اما دموکرات‌های آتن و جمهوری خواهان روم که رهایی از سلطه و قدرت سیاسی شهروندان عادی را تجلیل می‌کردند، میان حفاظت از آزادی‌هایشان و کتمان این آزادی برای افرادی که در نظرشان بی‌ارزش بودند (بردگان) هیچ تضادی نمی‌دیدند و همیشه سرگرم کشورگشایی‌های خشن بودند. در آتن، دولت شهر یونانی برای پشتیبانی از فعالیت سیاسی شهروندان آزاد، صرفاً متکی به کار بردگان نبود. خود مفهوم آزادی و اختیار نیز به بردگی گره خورده بود: آزاد بودن مترادف بود با برده نبودن.

با وجود این، متفکران متأخر پرده از بنیان‌های رهایی‌بخش سنت جمهوری خواهی برداشته‌اند. در *جنگ داخلی فرانسه*، مارکس از نظریه‌ی جمهوری خواهی الهام می‌گیرد و نشان می‌دهد چگونه تجمیع قدرت سرمایه‌دارانه در سیاست، آزادی و رشد همگان را محدود می‌کند. نظریه‌پرداز سیاسی، ویلیام کلیر، در کتاب *اخیر خود دوزخ مارکس: نظریه‌ی سیاسی سرمایه^۷* نشان می‌دهد که شاهکار مارکس رگه‌های جمهوری خواهانه دارد.

برای سوسیالیست‌های متأثر از سنت جمهوری خواهی، همچون مارکس، آزادی اجتماعی برای حفظ سایر اشکال آزادی و برابری بسیار مهم است. توانایی ما در حکمرانی از نقض خودآیینی بدن‌مندان جلوگیری می‌کند، باعث می‌شود بتوانیم تأمین خیر عمومی را مطالبه کنیم و به تأمل ایدئولوژیک درباره‌ی نظم اجتماعی و آنچه می‌خواهیم باشد، دامن می‌زند.

کتاب *جمهوری خواهی رادیکال* برای ورود به بحث حول جنبه‌های رهایی‌بخش این فلسفه باستانی، مدخلی عالی است.

جمهوری خواهی رادیکال

در هر مجموعه، جستارهایی هست که بیش از بقیه به مذاق خواننده خوش می‌آید. اما ویژگی برجسته‌ی «جمهوری خواهی رادیکال» این است که حتی جستارهایی که با نظر من همسو نبودند نیز تأمل‌برانگیز و پربار بودند. این که کتاب با وجود گرایش‌های فکری متفاوت هنوز بیانیه‌ای منسجم به نظر می‌رسد، نتیجه‌ی تلاش‌های لیپولد، نابوسی و وایت است.

به‌نظرم، دو جستار آلن کافی^۸ (نظریه‌پردازی سیاسی که بسیار درباره‌ی مری ولستون‌کرافت نوشته است) و الکس گورویچ^۹ (نویسنده‌ی کتاب از برده‌داری تا کامن‌ولث تعاونی که در این کتاب جمهوری خواهی رادیکال جنبش کارگری قرن نوزدهم آمریکا را واکاوی می‌کند) از باقی جستارها مهم‌تر است.

جستار آلن کافی با عنوان «انقلابی در اندیشه: نظرات فردریک داگلاس در خصوص رویکرد بردگان به آزادی جمهوری خواهانه» خاطرنشان می‌کند که ستم‌دیدگان اغلب درک بهتری از شکل آزادی اجتماعی دارند. داگلاس تأکید داشت که جمهوری آمریکا نیازمند لغو بی‌قید و شرط نظام ارباب و برده است – ابتدا با پایان بخشیدن به برده‌داری رسمی و سپس با «انقلابی رادیکال در تمامی شیوه‌های اندیشه که در نظام برده‌داری پرورش یافته‌اند». این انقلاب در اندیشه با کاربست فضایل سیاسی همسو با آزادی اجتماعی توسط برده‌های سابق به‌دست آمد و به تدریج تبعیض‌های نژادپرستانه‌ای را از بین برد که افراد را مقابل یکدیگر قرار می‌داد. جستار وی نشان می‌دهد چگونه پایان دوره‌ی بازسازی این چشم‌انداز را در نطفه خفه کرد.

شایسته است که جستار گورویچ را منبعی مهم برای سوسیالیست‌های دموکراسی‌باور در نظر گرفت. جستار او در این مجلد – همبستگی و فضیلت مدنی: جمهوری خواهی کارگری و سیاست‌رهایی در آمریکای قرن نوزدهم – توضیح می‌دهد که چگونه رادیکال‌های [جنبش] کارگری تلاش کردند تا دقیقاً فضیلت مدنی را در ایالات متحده به‌طور کامل بازنگری کنند. این امر سبب شد اجتماعات طبقه‌ی کارگر عزت نفس پیدا کنند و بر مشارکت کارگران در جامعه تأکید شود، که اغلب با پروژه‌ی سیاسی دموکراتیک کردن دولت، اقتصاد و روابط اجتماعی مرتبط بود.

گورویچ خاطر نشان می‌کند که شوالیه‌های کارگری^{۱۰} در پی ایجاد نوعی «سیاست همبستگی» و فضیلت مدنی‌ای بودند که نسل‌های بعدی آن را بی‌ارزش پنداشتند. امروزه، شاید مهم‌ترین درس برای چپ‌گرایان این است که سیاست سوسیالیستی به چیزی بیش از یک بدیل کلان برای وضع موجود نیاز دارد. این سیاست نیازمند بازاندیشی در کم‌وکیف رابطه‌ی ما با دیگران و آفرینش نهادهایی است که تمرکزشان نه بر رقابت، بلکه بر همبستگی است.

مجموعه‌ای غنی

متأسفانه، در کتاب *جمهوری خواهی رادیکال* به بعضی موضوعات بی‌اعتنایی شده است. تقریباً هیچ مطلبی در خصوص رهایی زنان وجود ندارد. این مسئله مایه‌ی تأسف است زیرا بسیاری از نظریه‌پردازان آزادی اجتماعی (وندی براون، شیلا بن حبیب، نانسی فریزر و چندین نام‌آشنای دیگر) یا از دل سنت فمینیستی آمده یا حداقل ملهم از آن بوده‌اند. در سوی دیگر، به جز سه جستار (خوب)، هیچ مطلب دیگری حول جمهوری خواهی فرانسوی و رادیکالیسم یافت نمی‌شود. جستارهای دیگر، نظیر جستار بانو تورناوگلو درباره‌ی رادیکالیسم عثمانی، به جمهوری خواهی رادیکال سمت‌وسویی انترناسیونالیستی‌تر می‌دهند.

اما این نقدها در قیاس با غنای این مجلد چیزی نیست. دو جنبه‌ی این اثر برای جنبش سوسیالیستی معاصر کارآمد است. اول آن که جمهوری خواهی توجه ما را به پیوند جدایی‌ناپذیر آزادی و فضایل مدنی معطوف می‌سازد. فضایل مدنی در سنت چپ سهم بسیار اندکی دارند. گنجاندن آرمان‌های جمهوری خواهانه در فرهنگ واژگان چپ، می‌تواند به ما اجازه دهد از زبان فضیلت و مشارکت مدنی بهره جوییم. این زبان اغلب در انحصار جریان‌ات راست و لیبرال بوده است، اما مطالبات سوسیالیستی مرتبط با دموکراتیک کردن زندگی سیاسی و اقتصادی می‌تواند آن را بهتر محقق سازد. در این زمینه، شوالیه‌های کارگری مثال تاریخی خوبی هستند که مالکیت تعاونی را مطالبه و علیه بندگی در محل کار مبارزه می‌کردند.

در ثانی، تأکید اخلاقی جمهوری خواهی بر عدم سلطه، پرده از نقاط کور لیبرالیسم برمی‌دارد. در طول تاریخ، لیبرال‌های کلاسیک خود را محدود به بحث علیه قدرت دولت کرده‌اند، حال آن‌که بر نآزادی ناشی از کارخانه‌های سرمایه‌دارانه‌ی خصوصی و تجمیع قدرت طبقاتی چشم بسته‌اند. این نآزادی و تجمیع قدرت به سرآمدان اقتصادی اجازه می‌دهد ارگان‌های دولتی را به دست بگیرند. جمهوری خواهی پرده از این حوزه‌های سلطه برمی‌دارد و ما را به زبانی توانا مجهز می‌سازد که به مددش می‌توانیم این حوزه‌ها را نابود کنیم. بر این مبنای، می‌توانیم برای مبارزه با دینامیک قدرت ثروت‌مداری که به زندگی همه‌ی ما صدمه زده، ائتلافی سیاسی بسازیم.

پیوند با منبع اصلی:

<https://jacobin.com/09/2022/radical-republicanism-book-review-social-freedom>

پی‌نوشت‌ها

۱. متن حاضر بررسی کتاب جمهوری خواهی رادیکال به ویراستاری برونو لیپولد، کارما نابوسی و استوارت وایت (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۲۰) است.

2. Republicanism

3. Isaiah Berlin

4. Martin Gilens

5. citizenship

6. liberty

7. William Clare Roberts, *Marx's Inferno: The Political Theory of Capital*, Princeton University Press, 2016.

8. Alan Coffee

9. Alex Gourevitch

10. The Knights of Labor